

به مناسبت سالگرد خاموشی نورالدین کیانوری

## رهبران جمهوری اسلامی پایان یک دوران را نفهمیده اند

پنهان شدن در سنگر فقر، ترویج خرافات و سرکوب مردم، هرگز به مفهوم دفاع از زحمتکشان و مقابله با فقر و محرومیت توده های مردم نیست. 27 سال پس از انقلاب 57، آن صحنه ای که در برابر همگان است، حجتی بر واقع بینی های علمی حزب توده ایران نیست؟

آبان ماه 1378 (14 آبان) نورالدین کیانوری چشم برجهان فرو بست. از ما پرسیده اند: چرا از او یادی نکردید؟

این اعتراض هم به حق است و هم درست نیست. ما یاد کرد زنده یاد کیانوری را به شهادت انتشار یکی از نامه های او، همراه با یکی از مقالات بسیار دقیقی که پیرامون ماهیت انقلاب 57، پس از بیرون آمدن از زندان و در اوج بحث های روشنفکری دوران اولیه اصلاحات نوشته بود فراموش نکردیم. اگر نوشته بودیم که آن نامه و مقاله را به این مناسبت منتشر کرده ایم، آنوقت وظیفه حزبی خود را کامل انجام داده و مشمول این انتقاد هم نمی شدیم. این بخش از آن توضیح دریافتی و انتقادی درست است و می پذیریم. برخی ملاحظات مهاجرتی موجب این غفلت شد که سعی خواهیم کرد، دیگر تکرار نشود.

کیانوری از معدود رهبران و شاید یگانه رهبر حزب توده ایران بود، که در سرنوشت سازترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران حضور و نقش مستقیم داشت. سیاستمداری تیزبین و تحلیل گری کم نظیر بود، که با سلاح دانش، تجربه و واقع بینی علمی به استقبال رویدادها می رفت و از دل رویدادها اندیشه های سیاسی و تشکیلاتی را بیرون می کشید. با همین تیزبینی و در عمل، از قیام ناکام افسران خراسان بسیار آموخت و در جریان حکومت خود مختار و ناکام آذربایجان این تجربه را کامل کرد.

فرار تاریخی جمعی از رهبران حزب توده ایران از زندان قصر تهران را پیش از کودتای 28 مرداد رهبری کرد. در دادگاه رهبران حزب توده ایران در رژیم شاهنشاهی از حزب و آرمان های آن دفاع کرد. آنچه را برای مقابله با کودتای 28 مرداد ضروری می دانست، در آخرین و دشوارترین لحظات با دکتر محمد مصدق در میان گذاشت و روز 28 مرداد از او خواست تا فرمان مقاومت مردمی را صادر کرده و از رادیو پخش کند.

پس از پیروزی کودتاچیان و تا فراخواندنش به خارج کشور، برای تبدیل بقایای سازمان حزبی به تشکیلاتی مخفی و مقابله با دولت کودتا در ایران ماند. در دادگاه های نظامی غیابا به اعدام محکوم شد.

در مهاجرت از انواع دام هائی که ساواک شاهنشاهی برای ترور و یا ربودنش ترتیب داده بود، گریخت. با انتشار نخستین طرح برنامه جدید حزب توده ایران در سال 1350 و پایان یافتن یک دوره 10-15 ساله آشفتگی نظری و تشکیلاتی در رهبری حزب توده ایران و در نبود جبران ناپذیر زنده یاد "کامبخش" مسئولیت تشکیلات داخل کشور را برعهده گرفت و هسته های مستقل حزبی را در دهه 50 و تا آستانه پیروزی انقلاب 57 در داخل کشور سازمان داد.

در سخت ترین شرایط حاکم بر مهاجرت دهه 50 و 60 میلادی، برجسته ترین کادرهای حزبی را از گرداب رخوت، ناامیدی و تندروی نجات داد و به کار آهسته، اما پیوسته در رادیو "پیک ایران" و در ارتباط با داخل کشور فراخواند.

ماهیت انقلاب 57 و ظرفیت های آن را، دوشادوش زبده ترین اعضای رهبری وقت حزب کشف کرد و تا آنجا که توانست، از هیچ تلاش و کوششی برای حفظ دستاوردهای انقلاب 57 و گسترش آن کوتاهی نکرد.

او که خود در یک خانواده روحانی متولد شده بود، هرگز زیر بار قبول وحدت روحانیت شیعه نرفت و متکی به شناخت علمی و ایدئولوژیکی که از لایه بندی های طبقات - اجتماعی روحانیون داشت، هرگز یک دست بودن روحانیت و مذهبیبون را قبول نکرد و به جای شکل و شمایل و لباس آنها، بر گرایش های طبقاتی این طیف ناهمگون تکیه کرد و بار طبقاتی انقلاب 57 و رویدادهای پس از پیروزی آن را بسیار فراتر از شکل مذهبی آن تحلیل کرد. گذشت زمان نشان داد، که ارزیابی او در باره پایگاه های متفاوت طبقاتی روحانیون و تضادهای ناگزیر آنها تا چه اندازه دقیق بود.

ساده انگاری و کوربینی است اگر کسی مدعی شود که یک مبارزه انقلابی در طول بیش از 6 دهه کار و فعالیت مستمر سیاسی مصون از اشتباه بوده است. نورالدین کیانوری، که هنگام باز ایستادن قلبش 86 سال داشت و از 22 سالگی وارد رهبری حزب توده ایران شده بود، استثنائی بر این قاعده نبود. علاوه بر تمامی اسناد و مدارکی که او در زمینه پرشماری اشتباهات سیاسی-تشکیلاتی اش برجای نهاده، دوبار، در واپسین لحظات زندگی در زندان اوین بر تکه کاغذی که بعدها از زندان به بیرون راه یافت، به این اشتباهات در صادقانه ترین و کوتاه ترین کلمات اشاره کرد. این وصیت نامه را می توانید در بخش مربوط به "کیانوری" در راه توده بخوانید. او درنده خوئی مجهز به اندیشه های ارتجاع مذهبی را تا رسیدن پایش به زندان و شکنجه گاه آنها گمان نبرده بود. در اشاره به همین درنده خوئی و جنایات در حق خود و صدها توده ای مدافع انقلاب اما به بند کشیده شده و فراتر از آن، در حق دیگر زندانیان، این جمله در زندان اوین ورد زبانش بود: «این، حکومت اوباش است!»

### معمار سیاسی منطبق بر شرایط

در شهر آخن آلمان مهندس آرشیستکت شد. پس از کودتای 28 مرداد و قبول مهاجرت دکترای خود را در رشته آرشیستکت گرفت و در دانشگاه آلمان دمکراتیک به تدریس مشغول شد. "شهرسازی مدرن" از طرح های او بود و بر مبنای آن بخش شرقی برلین پس از جنگ بازسازی شد. زبان های آلمانی، فرانسه، انگلیسی و روسی را به خوبی می دانست؛ اما بزرگترین مهندسی وی، معماری سیاسی جامعه ایران و دانستن زبان توده مردم و بنای حزب توده ایران بود. بنائی که به آن عشق می ورزید و زبانی که در جمع روشنفکران و سیاسیون ایران کمتر بدان آشنائی وجود داشت و حتی بسیاری از روحانیون که به دانستن زبان عامه مردم افتخار می کردند نیز بدان غبطه می خوردند. بعدها، در امریکای لاتین و تحت عنوان "الهیات رهائی بخش"، بسیاری از نقطه نظرات او درباره نیروهای آرمان گرای مذهبی در اشکال جدیدی بروز و ظهور پیدا کرد!

سحرگاه 17 بهمن 1361 وقتی او را در جمهوری اسلامی دستگیر کرده و به کمیته مشترک بردند، به آن زندانیان جوان و لاغر اندامی که با تمسخر "حاج آقا" خطابش کرده بود گفت: «من به حج مشرف نشده ام، اما کربلای حسینی زیاد دیده ام. اسم من نورالدین کیانوری است و دبیر اول حزب توده ایران هستم!».

و تا آخرین دم حیات نیز، هرگاه و به هر مناسبتی یادی از حزب به میان آمد، او نام حزب و آن بنائی که به چیدن آجرهای آن افتخار می کرد را با احترام بسیار و کامل ادا کرد: "حزب توده ایران!"

نخستین سیلی را در بند 3 هزار جمهوری اسلامی و در همان نخستین دقایق دستگیری از همین زندانبان عینکی خورد. و این سر آغاز مخوف ترین شکنجه هائی بود که زیر نظر علی فلاحیان و سعید امامی بر وی اعمال شد. این همان شکنجه گاه کمیته مشترک زمان شاه و "زندان توحید" و "بند 3 هزار" بعدی در جمهوری اسلامی بود، که دیوارهای آن به خون هزاران آرمان خواه انقلابی آغشته است!

او یکبار دیگر نیز، در زمان شاه این زندان را دیده و مدتی را در آن بسربرده بود. آن زمان نامش "زندان آگاهی" بود.

### افشای شکنجه ها

بعدها در سال 68 و به بهانه نوشتن نامه برای علی خامنه ای، جزئیاتی از شکنجه رهبران و اعضای حزب توده ایران را بر کاغذ آورد. (این نامه را نیز می توانید در آرشیو کیانوری در راه توده بخوانید).

کیانوری در همین نامه نوشت:

«... شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آس و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من، در همان اولین روز شکنجه، آنقدر شلاق زدند که نه تنها پوست کف دو پام، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات از بین رفت و معالجه آن تا دو باره پوست بیآورد، درست 3 ماه طول کشید. پس از شلاق توام با فحش و کشیده، چون آقایان نتوانستند در مورد دروغ شاخدار کودتا از من تائید بگیرند، مرا به دست بند قپانی بردند. (درباره این اتهام که به بهانه آن به حزب توده ایران یورش بردند، اخیراً هاشمی رفسنجانی نیز در مصاحبه با روزنامه همشهری گفت که کودتای حزب توده را شخصاً قبول ندارم و دستگیری آنها درست نبود).

کیانوری در نامه خود به علی خامنه ای که تازه بر کرسی رهبری نشسته بود نوشت:

حضرت آیت الله، تنها کسی که دستبند قپانی خورده می تواند درک کند که 8-10 ساعت متوالی دستبند قپانی در هر شب یعنی چه! 18 شب پشت سرهم مرا ساعت 8 بعد از ظهر به اتاقی واقع در اشکوب دوم می بردند و دستبند قپانی می زدند. و این جریان تا ساعت 5-6 صبح طول می کشید... پیامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقیست، این است که دست چپ من نیمه فلج است و دو انگشت کوچک هر دو دستم در آغاز کاملاً بی حس شده بود و هنوز نیمه بی حس هستند. یاد آوری می کنم که من در آن زمان 68 ساله بودم. همسرم مریم را آنقدر شلاق زدند که هنوز پس از 7 سال، شب ها، هنگام خوابیدن کف پاهایش درد می کند. آنقدر سیلی و توستری به او زده اند که گوش چپ او شنوائیش را از دست داده است. یادآوری می شوم که او در آن زمان پیرزنی 70 ساله بود. و این هنوز پایان شکنجه قپانی نبود. فرد دستبند قپانی زده را با طنابی به حلقه ای که در سقف شکنجه خانه کار گذاشته شده بود آویزان می کردند و او را بالا می کشیدند. درد این شکنجه نسبت به دستبند قپانی شاید ده برابر باشد. حتی افراد ورزیده ای مانند دوست عزیزم، آقای عباس حجری که 25 سال در زندان های مخوف شاه مردانه پایداری کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده و او را مانند تاب تلو تلو می دادند. دوست هنوز زنده آقای محمد علی عموی که با آقای حجری و پنج جوانمرد دیگر از سازمان افسران حزب توده ایران پس از کودتای امریکائی- انگلیس 28 مرداد 1332 به زندان افتاد و مانند یارانش 25 سال در همه زندان های مخوف شاه معدوم مردانه پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه هاست. البته نه شاهد دیدار، بلکه خود زیر همه این شکنجه ها قرار گرفته است. آقای عباس حجری در اثر این شکنجه وحشتناک دست راستش تا حد 3 چهارم فلج شده بود و نمی توانست با آن دست غذا بخورد...»

### سعید امامی

وقتی پس از کشف شبکه قتل های سیاسی معروف به "زنجیره ای" عکس سعید امامی در روزنامه "صبح امروز" منتشر شد، کیانوری در یک آپارتمان اجاره ای کوچک، با مریم فیروز زندگی می کرد. این آپارتمان را به کمک دخترش در حوالی میدان سنائی اجاره کرده بود. عکس را که دید بر آن تف کرد و گفت: «اینها کمرانقلاب را شکستند!» او در نامه اش به علی خامنه ای نوشت:

«بازجوی مستقیم من "برادرمجتبی" بود. و شرح داده بود که این بازجوی مستقیم بر سر او چه آورده است.

"برادرمجتبی" تا آنجا که زندانیان دیگر شناسائی کرده و فاش ساخته اند "رحیم پورازغدی" است که اکنون عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی است و از هم اندیشان احمدی نژاد.

### پس از پیروزی انقلاب

نورالدین کیانوری سکان رهبری حزب توده ایران را در یکی از دشوارترین لحظات حیات آن بر عهده گرفت و همراه دیگر کادرها و اعضای رهبری حزب که در مهاجرت بودند، پس از پیروزی انقلاب بهمن 57 راهی ایران شد. کشتی کوچک و چالاک حزب، در داخل کشور به سرعت به ناوگانی نیرومند تبدیل شد.

از همان نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب 57، کارزار بزرگ تبلیغاتی علیه حزب توده ایران و سیاست آن از تمام شبکه های رادیو های فارسی زبان، مطبوعات غرب، ضد انقلاب داخل کشور و طیف وسیعی از روحانیون و مذهبیون طرفدار سرمایه داری تجاری ایران، بازماندگان وابسته به دربار و طرفدار نظام شاهنشاهی آغاز شد.

از یک سو توده ای ها به دنبال روی از آخوند ها متهم شدند و نام کیانوری را "آیت الله کیانوری" گذاشتند، و از سوی دیگر هر اقدام و تصمیم مردمی و انقلابی حکومت را اقدام و تصمیمی کمونیستی و تحت تاثیر حزب توده ایران تبلیغ کردند. از یک سو گفتند حزب توده ایران دنباله رو آخوندهاست و از سوی دیگر تبلیغ کردند که آخوندهای کمونیست و حزب توده ایران حکومت را اداره می کنند. تا جایی که در شهر قم اعلامیه دادند و نوشتند که زیر عماله آیت الله خمینی علامت داس و چکش پنهان است!

تمام این کوشش شبانه روزی برای جلوگیری از نزدیکی بخش انقلابی حاکمیت جمهوری اسلامی به حزب توده ایران بود. و این هنوز همه صحنه روبروی حزب توده ایران برای حضور فعال در عرصه سیاسی جامعه بعد از انقلاب نبود.

دست های مشکوکی که در ارگان های امنیتی و سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی فعال بودند، بی وقفه در تدارک توطئه ای برای یورش به حزب توده ایران بودند. در آخرین سال فعالیت قانونی و علنی حزب توده ایران، "محمدغرضی" وزیر وقت پست و تلگراف بارها رهبران جمهوری اسلامی را تشویق کرده بود: "اگر امروز حزب توده را سرکوب نکنیم، فردا حریف آن نخواهیم شد!"

علاوه بر توطئه علیه حزب توده ایران و پرونده سازی برای آن در درون ماشین حکومتی، حوادث و رویدادها پیاپی نیز محاصره انقلاب و حزب توده ایران را تنگ تر می کرد. توطئه گران و نفوذی های درون حاکمیت جمهوری اسلامی ماشین انفجار و اعدام را راه انداختند،

چپ روهائی که نمی توانستند شرایط را درک کنند و مبارزه طبقاتی را با مبارزه مذهبی اشتباه گرفته بودند؛ سر از ماجراجویی برپائی حکومت شوراها در شهر آمل در آوردند! نو به میدان درآمده های بیگانه با جامعه، انقلاب ایران را با یک انقلاب سوسیالیستی اشتباه گرفتند.

روزنامه ها از درک شرایط عاجز مانده بودند و نتوانستند درک کنند کدام جبهه را باید تقویت کرد و چگونه با جبهه دیگر مقابله؛

خطرات، بی وقفه از خارج مرزها ایران را تهدید می کرد؛

توطئه کشاندن ایران به جنگ داخلی؛

خطرتجاوز خارجی (بویژه امریکا)؛

حاکمیت چند پارچه و بی تجربه؛

گرایش های ارتجاعی و پر قدرت مذهبی در مجموع حاکمیت؛

تلاش ارتجاع مذهبی برای تبدیل مبارزه ملی-دمکراتیک مردم ایران به مبارزه مذهبی و غیرمذهبی؛

کودتاها و شبه کودتاها (طبس و نوژه) که در تمام آنها نابودی رهبری حزب توده ایران از اهداف اولیه بود،

بی تجربه بودن کادرهای انقلابی و مذهبی که سکان رهبری را در اختیار گرفته بودند ولی نتوانستند حساب خود را از ارتجاع مذهبی جدا سازند و دیدیم که سرانجام مانند رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یا روحانیونی نظیر عبدالله نوری، خوئی‌نی‌ها و دیگران و دیگران زیر چرخ دنده همین ارتجاع گیر کردند.

.....

در چنین فضای برآستی دشوار و کم نظیری، حزب توده ایران با دفاع از آرمان‌های انقلاب، تفکیک و شناساندن طیف‌های مذهبی و گرایش‌های طبقاتی آنها، تبلیغ ضرورت پرهیز از خشونت، حفظ آزادی‌ها و جلوگیری از غلبه مخالفان آزادی‌مطبوعات و احزاب بر ارگان‌ها و سازمان‌های فرهنگی و قضائی حاکمیت جمهوری اسلامی برخاست و در این کارزار نورالدین کیانوری نقش برجسته‌ای ایفاء کرد.

از همان آغاز پیروزی انقلاب، حزب توده ایران بیشترین توجه خود را برای یافتن متحدان استراتژیک جهت تعمیق انقلاب و تثبیت دستاوردهای آن بر محور روشنگری سیاسی میان طیف آرمان‌گرایان مذهبی از یک سو، و واقع‌بینی‌های توأم با صداقت در طیف ناهمگون حاضر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بنا نهاد. اگر در مورد طیف نخست روشنگری سیاسی نقش محوری را داشت، در مورد طیف دوم این روشنگری سیاسی همراه بود با کارزار ایدئولوژیک. چابک‌ترین عضو رهبری حزب توده ایران، که نقش مهمی در کارزار طیف مذهبیون می‌توانست ایفاء کند، بسیار زود چشم بر جهان فرو بست. وی زنده یاد "قدوه" عضو هیات سیاسی حزب بود که در جریان بازگشت به ایران بر اثر ایست قلبی چشم بر جهان فرو بست. کیانوری، با درک عمیق از فقدان جبران‌ناپذیر قدوه، هنگام اعلام خبر درگذشت وی، در دفتر مرکزی حزب توده ایران در خیابان 16 آذر، بی‌اختیار چند دقیقه‌ای گریست و او را از جمله یاران انگشت‌شمار روزهای سخت‌تشتت نظری در مهاجرت معرفی کرد. او بعدها گفت که «مرگ "قدوه" پشت ما را خالی کرد!» قدوه سال‌ها در حوزه علمیه قم تحصیل کرده بود و نه تنها یک کارشناس و محقق برجسته متون اسلامی بود، بلکه شناخت گسترده و نزدیکی از روحانیون سالمندی داشت، که در اطراف آیت‌الله خمینی جمع شده بودند.

در کارزار دوم، احسان طبری، جوانشیر، منوچهر بهزادی، امیرنیک‌آئین، رحمان هاتفی و بهرام دانش و... با تمام نیرو در میدان باقی ماندند و مانع هم‌سرنوشت شدن سازمان مذکور با سازمان مجاهدین خلق شدند. سازمان چریک‌های فدائی خلق را از رویائی که در ترکمن صحرا دنبال می‌کردند و از دامی که می‌رفتند تا در کردستان اسیر آن شوند، به دامان سیاستی واقع‌بینانه و متناسب با شرایط روز کشاندند.

نه تنها فدائی‌ها، نه تنها اعضای حزب، بلکه رهبری حزب توده ایران نیز خود پیوسته نگران نوسان‌های عظیم در میان نیروهای مذهبی و تحمیل ضربات بزرگ به نیروی چپ و بویژه حزب توده ایران بود، اما این نگرانی هرگز نتوانست موجب تغییری در تحلیل علمی و نهائی از روند تحولات در جمهوری اسلامی و فراز و فرودهای اجباری آن شود.

دوماه و نیم پیش از نخستین یورش به حزب توده ایران، نورالدین کیانوری در مصاحبه‌ای با نشریه "کار"، ارگان سراسر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در همین زمینه و با همان زبان ساده‌ای که به تسلط بر آن شهرت داشت، گفت:

«... شما می گوئید تا کی منتظر بشویم؟ سه سال است که ما مدام صداقت نشان می دهیم ولی آنها می زنند توی گوش ما، آنها دست ما را لای درمی گذارند، امکانات را از ما می گیرند. شما می گوئید که این یک روند تاریخی است و ما نمی توانیم با خواست خودمان، با بی حوصلگی خودمان آن را تغییر بدهیم. این تجربه تاریخی لازم دارد... این تجربه اندوزی همزمان مذهبی ما می تواند گاهی اوقات برای ما مبارزان راستین پیرو مارکسیسم-لنینیسم با روش های درناک توأم شود و برای خود **تجربه اندوزان** شکست های درد آور بار آورد. همه این احتمالات درمقابل ما قرار دارد. راهی که ما پیش رو داریم جاده آسفالته نیست. ما که در این راه حرکت می کنیم باید بدانیم که در این راه ممکن است دچار توفان های سخت هم بشویم و بیچ و خم ها، فراز و نشیب ها، بیغوله های خطرناک و از آن جمله زندان و چیزهای دیگر درمقابل ما باشد، ولی ما از این راه عبور خواهیم کرد... ما با خوش بینی تاریخی به این راه نگاه می کنیم، نه با خوش بینی کودکانه امروز و فردا. زندگی 134 ساله اخیر، بعد از پیدایش سوسیالیسم علمی نشان می دهد که این خوش بینی تاریخی، خوش بینی واقع بینانه و دقیق و درست است.» **(حکم تاریخ به پیش می رود - شهریور 1361)**

کیانوری، درنده خوئی اوباش حاکم بر جان انقلابیون را آنگونه که بعدا شاهد شد، حدس نزده بود، اما درباره روند رویدادها، یکی از تاریخی ترین ارزیابی ها و تحلیل ها را در این گفتگو ارائه داد و خطرات را پیش بینی کرد.

وقتی در جمهوری اسلامی امروز و یا در دوران 8 ساله تلاش برای اصلاحات به تفکیک پیاپی و آشکار خطوط سیاسی- طبقاتی در میان نیروهای مذهبی دقت می شود، صحت این ارزیابی بیش از هر زمان دیگری خود را نشان می دهد. امثال اکبرگنجی ها، عبدالله نوری ها، جلائی پورها، عبدی ها، آعاجری ها، بهزاد نبوی ها، آیت الله طاهری ها، آیت الله اردبیلی ها و ده ها و صدها روحانی و غیرروحانی مذهبی که امروز در برابر، خزعلی ها، جنتی ها، مصباح یزدی ها و ده ها و صدها روحانی و غیر روحانی مذهبی نظیر آنها ایستاده اند، آن گفتگو و عنوان به یاد ماندنی آن "حکم تاریخ به پیش می رود" را بیش از هر زمان دیگری معنا و مفهوم می بخشند.

در سال 1365، موسوی خوئینی ها بعنوان دادستان کل کشور از زندان اوین و زندانیان دیدار کرد. آیت الله خمینی هنوز در قید حیات بود و روحانیونی نظیر او بر مسند. وقتی در اوین و در صف زندانیان به کیانوری رسید، برخلاف گردانندگان زندان نسبت به کیانوری با احترام بر خورد کرد و از حال وی پرسید. کیانوری که تازه از زیر عمل جراحی معده بیرون آمده و به اوین بازگردانده شده بود، خطاب به وی گفت: **«حضرت حجت الاسلام، یقین کنید که بعد از ما نوبت شماست!»**

این جمله، در آن روزها و در آن دوران که هنوز آیت الله خمینی در حیات بود و موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور، آنگونه که شاید و باید درک نشد، حتی بعضی توده ای ها که در کنار کیانوری بودند و آن دیالوگ را شنیده بودند، بعدها و در رد آن گفتند: «دست، دست را می شوید! همه شان دو سربیک کلاف اند!»

کیانوری هرگز زیر بار این برداشت و تفسیر نرفت، حتی در سخت ترین شرایط که تنهائی مطلق به او در زندان تحمیل شده بود.

وقتی کدیور به زندان افتاد و موسوی خوئینی ها را در دادگاه ویژه روحانیت به زندان محکوم کردند، صحت آنچه که او 10-12 سال پیش در زندان اوین گفته بود، به تحقق پیوست!

ایمان به ادامه حیات حزب

تجربه به او ثابت کرده بود که هرگاه اندک ترین فضائی برای آزادی ها در جامعه ایران فراهم شود، حزب توده ایران بار دیگر به مهم ترین و بزرگ ترین حزب سیاسی کشور تبدیل خواهد شد. این ظرفیت، درمشی و نگرش حزب توده ایران نسبت به جامعه ایران نهفته است و از پایه های پر قدرت ایدئولوژیک برخوردار است. همان نگرش و شناختی که به آن امکان داد در فضای شدت مذهبی بعد از پیروزی انقلاب، حزب توده ایران به فعالیت علنی ادامه دهد و شناختی را از انقلاب بهمن 57 به جامعه ارائه دهد، که هیچ نیروئی - هر اندازه پرتوان و دارای امکانات وسیع تبلیغاتی - نتوانست ارکان اساسی این شناخت را مخدوش کند. آنچه که با انتخاب محمد خاتمی و تلاش برای اصلاحات در میهن ما جریان یافت و به "بازگشت به آرمان های واقعی انقلاب 57" شهرت یافت، بازتاب دیگری از همین ارزیابی و واقعیت بود. اعلام دو نوع اسلام، دو قرائت از اسلام و وجود دو اسلام "اسلام سرمایه داری" و "اسلام محرومان"، "اسلام نواندیش" و "اسلام ارتجاعی"، "اسلام امریکائی" در برابر "اسلام انقلابی"، که بحث پیرامون آن همچنان در جمهوری اسلامی ادامه دارد، بازتاب دیگری است از همین شناخت و تحلیل. او یک قرائت از اسلام را متحد تاریخی مارکسیست ها می دانست و قرائت دیگر را دشمن خونی مارکسیست ها. پایه های این اتحاد و دشمنی را نیز در ریشه های طبقاتی آنها جستجو می کرد. اسلامی که پرچم آن در دست سرمایه داری غارتگر است و اسلامی که بی چیزان و محرومان زیر پرچم آن جمع می شوند. این که امروز، دولت احمدی نژاد پشت این شعارها برای چه اهدافی سنگر گرفته آنقدر اهمیت ندارد، که واقعیت پر قدرت چنگانگی اسلام و مذهب اهمیت دارد. از دل این نبرد، سرانجام باید ساختار نوین و توده ای جامعه ایران بیرون بیاید و خواهد آمد، اما نه با عوامفریبی، خرافه پرستی، ترور و اتم ستائی، بلکه با بنای نوین حکومت و دولتی مردمی که نمی تواند بی نیاز از همراهی دگراندیشان ملی و مذهبی و مارکسیست باشد. می توان برای مدتی نیز پشت نقاب فقرستائی پنهان شد و دم از اسلام مهاجم و افزایش نسل شیعه در ایران زد، اما نمی توان برای همیشه علیه زحمتکشان ماشین سرکوب را به خدمت گرفت و چشم بر بحران همه سویه در جامعه بست.

با همین یقین بود، که علیرغم هولناک ترین ضربه ای که جمهوری بر پیکر حزب توده ایران وارد ساخت و ارزنده ترین کادرهای آن را از دم تیغ گذراند، کیانوری هربار که پس از قتل عام زندانیان سیاسی توانست مطالبی بنویسد، مصاحبه ای بکند و یا یادداشتی را به دست این و آن بدهد، بر این یقین دیرپای خود تاکید کرد که در اولین فرصت و علیرغم همه ضرباتی که به ما زدند، حزب توده ایران، بار دیگر از درون همین جامعه سر بر آورده و به سراسری ترین حزب کشور تبدیل خواهد شد. وقتی امروز رهبر جمهوری اسلامی در سفر به سمنان و دامغان و در آستانه این سفر در دیدار با شماری دانشجو که به خدمتش برده اند، از خطر حزب توده ایران در دانشگاه ها یاد می کند، در حقیقت آن پیش بینی کیانوری را تائید می کند! (این بخش از سخنان روزهای اخیر علی خامنه ای را در همین شماره راه توده می توانید بشنوید)

این جمله از کیانوری، در اندک سالهای پس از بیرون آمدن از زندان جمهوری اسلامی است: «... برای جلوگیری از یک شورش کور، قطعاً باید آزادی ها، طی یک برنامه تدوین شده و بسیار دقیق، گام به گام به جامعه بازگردانده شود و احزاب فعالیت خود را شروع کنند. من یقین دارم، که در صورت بازگشت آزادی ها به جامعه، یک "جنبش توده ای" شکل خواهد گرفت. البته با یک روش کار خیلی **عاقلانه تر** از آنچه در گذشته بوده است. یعنی منطبق تر با شرایط مشخص تاریخی - اجتماعی ایران. حزب توده ایران آرمان گرایی را با واقعیات جامعه ایران منطبق می کند. من می گویم، که در کنار چهارطیف مذهبی، نهضت آزادی، کارگزاران، جناح راست و خط میانه، که هر کدام اقسام معین اجتماعی را در نظر دارند، حزب کارگران و دهقانان (حزب توده ایران) باید در ایران فعالیت آزاد داشته باشد. دیگر اتحاد

شوروی وجود ندارد که بتوان اتهام داشتن پایگاه خارجی را بهانه جلوگیری از فعالیت سیاسی حزب توده ایران کرد. ضمناً، من نمی گویم جلوی مطبوعاتی را که علیه حزب ما مطلب می نویسند و یا در جهت تبرئه رژیم گذشته تبلیغ می کنند بگیرید، زیرا صد درصد با آزادی مطبوعات موافقم، اما باید امکان فراهم شود که ما هم از خود دفاع کنیم و پاسخ بدهیم!» (گفتگو با تاریخ- مصاحبه با نورالدین کیانوری- پیرامون رویدادهای ایران تا سال 1373)

## در آستانه قتل عام

در آستانه قتل عام زندانیان سیاسی و همزمان با شکست ها و ناکامی های پیاپی جمهوری اسلامی در جبهه های جنگ با عراق، نورالدین کیانوری خطر قتل عام زندانیان سیاسی را پیش بینی کرده بود. او که در سال 61 و در یک پرسش و پاسخ تاریخی ادامه جنگ با عراق را یک فاجعه ارزیابی کرده بود، اکنون نگران قتل عام مخالفان تاریخی و جسور ادامه این جنگ، در زندان ها بود. او یقین پیدا کرده بود که بعد از شکست سیاست خانمان بر انداز ادامه جنگ با عراق، رهبران و هدایت کنندگان این جنگ در حاکمیت جمهوری اسلامی، اکنون و با کارنامه یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی، به سراغ کسانی خواهند آمد که در سال 1361 و با جسارتی تاریخی با ادامه جنگ مخالفت کرده و آن را عمیقاً به زیان ایران، انقلاب و مردم ایران ارزیابی و رسماً اعلام کرده بودند. یگانه حزبی که با جسارت، این نظر را بارها اعلام کرده و تا آستانه یورش به حزب بر آن پا فشاری کرده بود، اکنون در معرض خطر جدی و جانی بودند.

کیانوری در پرسش و پاسخ 29 آبان ماه 1361 خود و دو ماه و نیم پیش از یورش به حزب گفته بود:

«... آنچه ما احساس می کنیم، این است که: تله ای از طرف امپریالیسم امریکا کار گذاشته شده است. امپریالیسم امریکا با تمام قوا کوشش می کند که نقشه اصلی خود را که همانا تحمیل یک جنگ فرسایشی است، عملی کند. امپریالیسم امریکا و صهیونیست ها، تاکنون شاید بیش از 200 میلیارد دلار، یعنی برابر درآمد نزدیک به ده سال نفت ایران به دو کشور خسارت وارد آورده اند و ده ها و شاید صدها هزار خانواده زحمتکش را به سوگ عزیزان خود نشانده اند، اکنون با تمام قوا می کوشند، که هر قدر ممکن است، این جنگ به درازا کشیده شود و از دو طرف باز هم نیروهای بیشتر نابود شوند...»

این سخنان میهن دوستانه و عمیقاً ملی، زمانی مطرح شده بود که در داخل حاکمیت بر طبل فتح کربلا می کوبیدند و در خارج از کشور نیز اپوزیسیون سلطنت طلب منتظر فرصت ناشی از شکست ایران در جنگ با عراق بود! همان ها که حزب توده ایران را حزبی غیر ملی معرفی می کنند و خود را مجسمه تمام نمای وطن دوستی و سمبل ایران کهن می دانند! رژیم صدام حسین بدست همان ها که مشوق او برای حمله به ایران بودند سرنگون شد، اما توطئه علیه ایران نه تنها متوقف نشده بلکه با شدت ادامه دارد. این بار با تشویق نظامی گری در داخل حاکمیت و تلقین روحیه عظمت طلبی اسلام شیعه در دل حاکمیت. خطری که می تواند به یک فاجعه اتمی در ایران بیانجامد.

در سال 67، پس از آن همه خسارت و ویرانی و تلفات، پس از شکنجه و اعدام افسران و شماری از کادرهای توده ای، و پس از 6 سال کوبیدن بر طبل جنگ، در سرانجام، ارزیابی آنهاست درست از آب درآمده بود که با ادامه جنگ مخالفت کرده بودند: توده ایها. گرچه خود در اسارت و در بند بودند. کیانوری در راس آنها بود. اومی دانست، پس از شکست هائی این چنین، موج انتقام داخلی با اعدام زندانیان سیاسی شروع خواهد شد.



کسانی که از آن قتل عام جان بدر برده اند، شهادت می دهند که در ماه های آستانه این رویداد فاشیستی، کیانوری ملاقات و گفتگوی خود با زندانیان توده ای را به مقامات زندان اوین تحمیل کرده بود. در این ملاقات ها، به اشکال مختلف و حتی با اشاره سر و چشم (ازبیم وجود شنود در اتاق) به زندانیان توصیه کرده بود، به هر طریق ممکن از زندان بروند بیرون و خود را برای آینده حفظ کنند!

بسیاری از زندانیان در آن دوران پراالتهاب نتوانستند این دورانندیشی را درک کنند و فضای زندان برای کیانوری باز هم سنگین ترشد، اما او می دانست چه می کند و برای چه آینده ای از همه چیز خود می گذرد.

آنچه را او پیش بینی کرده بود، ناگهان چون صاعقه فرود آمد، قتل عام در شهریور 67 و به بهانه عملیات "مرصاد" مجاهدین خلق پس از پذیرش آتش بس در جنگ با عراق آغاز شد. در تدارک این جنایت، کیانوری را به سلول انفرادی منتقل کردند. او که بار دیگر اجرای حکم معلق مانده اعدام خود را حدس زده بود، وصیت نامه کوتاه و 8 بندی اش را با تاریخی جدید به چند تنی از زندانیان داد. او این وصیت نامه را پس از محکوم شدن به اعدام در دادگاه افسران توده ای (به ریاست محمدی ریشهری) نوشته بود و اکنون یک بار دیگر آن را با تاریخ جدید در اختیار زندانیان می گذشت تا بعدها به خارج از زندان منتقل کنند.

این وصیت نامه در دو مرحله بحرانی اعدام ها نوشته شده و محتوای آن عمیقا متاثر از آن هاست. شاید در سال های اخیر و پس از بازگشت به زندگی نیمه عادی، او وصیت نامه دیگری نیز تنظیم کرده و از خود برجای گذاشته باشد، اما حتی اگر چنین نیز باشد، اعتبار وصیت نامه ای که زیرچوبه اعدام نوشته شده و تحت تاثیر چنان فضائی بود، خود سندی تاریخی است و به همین دلیل، آن را عینا در زیر می آوریم:

## وصیت نامه!

«من، نورالدین کیانوری، از طرف دادگاه شرع انقلاب مرکز (تهران) به اعدام محکوم شده ام و پیش از اعدام نکات زیر را به عنوان وصیت خود، در کمال آزادی می نویسم:

1- اولین درخواست من این است که جسد من پس از اعدام به سالن تشریح دانشکده پزشکی تهران تحویل داده شود تا دانشجویان، که پزشکان آینده کشورند، با قطعه قطعه کردن جسد من بتوانند به بیماری های گوناگونی که مبتلا به آن هستم پی برده و ضمن تشریح، به اندازه یک ذره کوچک با آن آشنا شوند، تا از این راه من بتوانم به اندازه یک ذره کوچک برای آموزش جوانانی که فردا در سراسر کشور به درمان محرومان جامعه ما خواهند پرداخت، کمک نمایم.

2- دومین درخواست من اینست که پس از تشریح، قطعات جسد من بدون هیچگونه نام و نشان در چاله ای و درجائی ناشناخته به زیر خاک چال شود.

3- از لحاظ مالی من صاحب هیچ ثروتی در ایران نیستم، غیر از چند دست لباس که با خود از خارج کشور آورده ام.

4- از لحاظ سیاسی من به عنوان یک کمونیست معتقد به مارکسیسم-لنینیسم، که از انقلاب 57 دفاع می کند به پای چوبه اعدام می روم.

5- از همه دوستان و آشنایانم و بستگانم خدا حافظی می کنم و از هر بدی که از سوی من نسبت به آنها شده از ته دل پوزش می خواهم.

6- از همسر عزیزم، اگر پیش از اعدام نتوانستم او را ببینم، یک دنیا پوزش می طلبم و امیدوارم که او مرا به مناسبت بدی هائی که در مدت چهل سال زندگی شیرینی که با هم داشتیم نسبت به او کرده ام، ببخشد.

7- از کلیه افراد حزب، از همکارانم در رهبری گرفته تا افرادی که من آنها را نمی شناسم، از هواداران و جوانان عضو سازمان جوانان که به علت اشتباهات من، به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی دچار گرفتاری های بزرگ و حتی کوچک شده اند، در این آخرین لحظه حیات، از ته دل پوزش می خواهم و از این جهت عمیقا درد می کشم. من به مسئولیت سنگین خود در این زمینه عمیقا آگامم و حتی جرات نمی کنم که از آنها خواش کنم که مرا ببخشند.

با پوزش از همه- مهرماه 65 و شهریور 67

(متن این وصیت نامه، به خط نورالدین کیانوری در آرشیو راه توده و به عنوان یک سند حزبی نگهداری می شود)

### پس از خروج از زندان اوین

در نیمه اول دهه 70، کیانوری که هفته ای یکبار به خانه دخترش برای ملاقات با خانواده برده می شد، بتدریج مسیر بازگشت به یک زندگی نیمه عادی را آغاز کرد. ابتدا از زندان اوین به یکی از خانه های وزارت اطلاعات و امنیت منتقل شد. در این خانه امیر انتظام در طبقه پائین و کیانوری در طبقه دوم آن زندگی می کردند. امیر انتظام پس از مدتی آزاد شد و کیانوری نیز مدتی بعد به خانه ای که دخترش اجاره کرده بود، نقل مکان کرد. شروط آزادی محدود امیر انتظام دقیقا بر ما معلوم نیست، اما شرط انتقال کیانوری به آپارتمانی که دخترش اجاره کرده بود، پرهیز از هر نوع ملاقات و عملی بود که از آن حرکت تشکیلاتی استشمام شود!

محدودیت های این دوران که همراه بود با مطالعه پیگیر کتاب های تاریخی، تهیه و مطالعه نشریات داخل و خارج کشور، پیگیری اخبار از طریق رادیوها و ویراستاری و موافقت با چاپ برخی نوشته هایش چندان به طول نیانجامید و او توانست فضای اندکی را که داشت گسترش دهد. روزها در خیابان ها و کوچه های اطراف نیم ساعت تا یک ساعت پیاده روی می کرد و بتدریج به دیدار این و آن رفت و امکاناتی برای ارتباط برقرار کرد. نام و هویت از این افراد تا زمانی که قید حیات اند، نزد ما محفوظ است. مگر آنکه شرایط دیگری در کشور فراهم شود تا بتوان همه چیز را گفت و نوشت.

در همین دوران، علاوه بر چند مصاحبه ای که در چارچوب بسیار محدودی با روزنامه های ایران کرد، پاسخ های مفصلی در رد ادعاهای بابک امیر خسروی که در روزنامه اطلاعات داخل کشور چاپ می شد تهیه کرد، اما نه روزنامه اطلاعات با چاپ آنها موافقت کرد و نه با چاپ مستقل آنها به صورت کتاب و جزوه موافقت شد. به این ترتیب میدان برای یکه تازی بابک امیر خسروی در روزنامه اطلاعات باقی ماند! بعدها و در ارتباط با پاسخ هایی که در پاسخ به بابک امیر خسروی تهیه کرده بود، همین نکته را در کتاب "گفتگو با تاریخ" یاد آورد شد!

### سخنی با همه توده ای ها

کیانوری، در عین حال که بشدت پاره ای ملاحظات را رعایت می کرد، برخی دیدارها، رفت و آمدها و چاره اندیشی ها را برای انتقال نظراتش برای آینده حزب ترتیب داد. او هرگز نمی توانست نسبت به سرنوشت حزب و جنبش بی تفاوت باقی بماند، حتی در سخت ترین و محدود ترین شرایط. این خصلت و ویژگی کتمان ناپذیر او بود. متکی به همین ویژگی، در دوران خروج از زندان اوین، بتدریج اسناد و مدارک لازم را برای یک ارزیابی تحلیلی از اوضاع ایران و حزب توده ایران پس از یورش ها و تحمیل مهاجرت به آن فراهم ساخت و سپس با بهره گیری از همین اسناد و متکی به تجربه غنی خود از مهاجرت، یکی از ارزنده ترین نوشته های خود را با محتوای تحلیلی بر رویداد های دهه 60 جمهوری اسلامی، پایان جنگ، نحوه انتخاب رهبرانشین آیت الله خمینی، پایه های تشکیل یک جبهه گسترده علیه ارتجاع و با هدف نجات انقلاب 57 از شکست، موقعیت جناح راست در حاکمیت جمهوری اسلامی، نقش وابستگان به انجمن حجیه در جمهوری اسلامی و ضرورت باقی مانده آرمان گرایان

مذهبی در هر گوشه ای که از حاکمیت در اختیار دارند، تنظیم کرد. توصیه ای که امثال عباس عیدی و برخی رهبران تحکیم وحدت دانشجویی و دیگرانی که بموقع می توان از آنها نام برد ضرورت آن را درک نکردند و اکنون شاهد از کف رفتن آخرین اهرم های حکومتی اند و میدان در اختیار طیف حبیته!

در همین تحلیل و با بهره گیری از تجربیات گذشته، او بحران سیاسی- تشکیلاتی موجود چپ در مهاجرت (بویژه موقعیت حزب توده ایران) را بررسی کرد و نقطه نظرات خود را برای غلبه بر این بحران تشریح کرد. او این نوشته تحلیلی را با بهره گیری از یک امکان استثنائی بتدریج به خارج از کشور منتقل کرد و سپس بنا به خواست خود وی، این تحلیل به آدرس "راه توده" پست شد. این تحلیل نام و امضای شناخته شده ای نداشت و کیانوری که خود را "ا.ک" معرفی کرده بود، بسیار خاضعانه درخواست کرده بود، در صورت موافقت، این نوشته به عنوان یک پیشنهاد در راه توده چاپ شود. اما مضمون، محتوا، شیوه استدلال و تجربه منعکس در بند بند این تحلیل همگی نام و مهر نورالدین کیانوری را بر پیشانی خود داشت. این نوشته تحلیلی، تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها" در دو شماره 24 و 25 راه توده (شهریور و مهر 73) منتشر شد.

این تحلیل در اوج فضائی که نشریات سلطنت طلب ها و چپ روها در مهاجرت بوجود آورده بودند و مانع هر نوع واقع بینی نسبت به اوضاع ایران و ترکیب و توازن نیروها در جمهوری اسلامی شده بودند، چاپ شد. با کمال تاسف، به محتوای این نوشته، آنگونه که باید در مهاجرت توجه نشد، در حالیکه سیر رویدادهای ایران بر صحت و دقت آنها مهر تأیید نهاد و جنبش اصلاحات از درون آن بیرون آمد.

زمینه های تحلیلی تمام رویدادهای پیش و پس از انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، در آن نوشته منعکس بود. زمینه هایی که اگر بدان توجه شده بود، به احتمال بسیار زیاد اعوجاج ها و کج روی های تاریخی، در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم به طیف چپ و دگراندیش و حتی بخشی از توده ایهای فعال در "نامه مردم" تحمیل نمی شد.

او که پس از مدتی از حدس و گمان های مهاجرین چپ، درباره هویت واقعی نویسنده تحلیل بتدریج با اطلاع شده بود، طی نامه ای به "راه توده" خواست تا به حدس و گمان ها دامن زده نشود تا از بازگشت دوباره اش به زندان اوین و رفتنش به زیر شکنجه جلوگیری شود. (این نامه نیز، بعنوان یک سند حزبی در آرشیو راه توده محفوظ است!)

او برای در تنگنا قرار نگرفتن دوباره، دستش را از آتش مهاجرت کنار کشید و دنیای تنگ مهاجرت را به مهاجرین تنگ نظر بخشید! با انتقال به آپارتمانی که در آن قلبش از تپش بازماند، بر دیدارهای خود افزود، اما نه آنچنان که بیم و هراس از حرکت تشکیلاتی را برانگیزد! در جمع های محدود حاضر شده و رویدادهای روز را تحلیل می کرد. کم حوصله تر از گذشته شده بود، اما آنها که در گذشته او را "پدر" خطاب می کردند، می دانستند باید تاب بیآورند و بیاموزند، که تا آخرین دقایق نیز به شایسته ترین شکل ممکن تاب آوردند و آموختند!

در همین دوران، بتدریج برخی نوشته هایش را به این و آن سپرد تا حفظ کنند. نامه 25 صفحه ای به رهبر جمهوری اسلامی (علی خامنه ای) که در آن جزئیات یورش به حزب و شکنجه رهبران و اعضای حزب را تشریح کرده بود، از جمله همین نامه ها و اسناد بود. ماه ها پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، خبر شرکت او در این انتخابات به خارج از کشور رسید. او در یکی از حوزه های رای گیری اطراف میدان سنائی تهران رای خود را به سود محمد خاتمی به صندوق انداخته بود. پیش از فرا رسیدن زمان رای گیری، با هر کس که دیدار داشت، بر تغییر شرایط، برهم خوردن توازن نیروها و ضرورت حضور همه جانبه در انتخابات و رای به محمد خاتمی تأکید کرده بود. می گفت:

«این طالقانی جوانی است که چوب را هم باندازه کافی در جمهوری اسلامی خورده!»  
در جمع های محدودی که حضوری یافت و درباره رویدادها نظری داد، این توصیه ورد  
زبانش بود:

«ببینید! ما باید درباره امروز و آنچه روبرویمان قرار دارد، صحبت کنیم، نه آنچه که بود و  
خیلی هم بد شد که ازدست رفت. امروز باید با همه قدرت از خاتمی و این روندی که در  
مملکتمان دارد طی می شود، دفاع کنیم. امروز باید در هر کجا که می توانید با نیروهای مذهبی  
دور و بر خاتمی تماس بگیرید و یا بنویسید و هر چه که از دستتان برمی آید بکنید که این نیرو  
به چپ روی نیفتد و تغییرات آهسته آهسته ادامه یابد. راجع به آینده، به موقع اش باید صحبت  
کرد، الان وضع اینطور است...»

روز رای گیری، در صف رای دهندگان با صدای بلند و با اطمینان به اینکه کسانی در صف  
هستند که او را بشناسند، گفت: «من با دست چپ به خاتمی رای می دهم!» این همان دستی  
بود که در جریان دستبند قبانی نیمه فلج بود و او با همین دست و به دشواری رای خود را به  
صندوق انداخت!

شرحی در 52 صفحه، پیرامون موقعیت حزب در آستانه پیروزی انقلاب و سپس نحوه  
حضور و فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور و دلایل و نحوه توطئه ها برای  
یورش به حزب نیز تهیه کرد که بدست راه توده نیز رسید. در صفحه 49 همین نوشته، او با  
نفرت و کینه از توطئه انگلیس و امریکا و رهبر جمعیت موفته اسلامی در پرونده سازی برای  
حزب توده ایران یاد کرده و نوشت:

«درفروردین یا اردیبهشت سال 1361، یک افسر پائین رتبه "سازمان امنیت کشوری" اتحاد  
شوروی که در کنسولگری آن کشور در تهران مشغول کار بود و از مدت ها پیش از سوی انلیجنت  
سرویس انگلستان جلب شده بود، پنهان شد، در حالیکه به هیچ وجه از طرف مقامات شوروی  
مورد سوء ظن قرار نگرفته بود. پس از مدتی، در اوائل تابستان خبر رسید که او با کمک ترکیه  
از ایران خارج شده و به انگلستان پناهنده شده است. بلافاصله از سوی سازمان جاسوسی  
انگلستان- همان انگلستان که وسائل ساختن بمب شیمیایی و میکروبی را در اختیار عراق  
گذاشته بود- پرونده قطوری به نام او علیه حزب توده ایران سرهم کرده و از راه دولت  
پاکستان به جمهوری اسلامی رسانید. عسگر اولادی که در آن زمان وزیر بازرگانی بود و برای  
مذاکرات بازرگانی به پاکستان رفته بود، در آنجا دولت پاکستان این پرونده را توسط او به  
ایران فرستاد...» (این نوشته نیز در آرشیو حزب توده ایران و بعنوان یک سند حزبی محفوظ  
است)

### آخرین هفته ها و روزها

آخرین ماه های حیات کیانوری نیز، همچنان به یادداشت برداری و آموختن گذشت! هنوز  
هر صبح ابتدا روی زمین دراز می کشید و چند نرمش دست و پا را تکرار می کرد تا با از  
کار افتادگی آنها مقابله کند. برای هر یک از این حرکات نام یکی از اعدام شدگان را گذاشته  
بود. بسیار دشوار راه می رفت و این از نتایج شکنجه در کمیته مشترک بود. یکبار، در نامه  
کوتاهی نوشت: «حال عمومی ام خوب است، فقط این پائی که آقایان در آنجا پدرش را در  
آوردند، اجازه راه رفتن زیاد را نمی دهد، انگشت های دست چپ هم سرنوشت پای چپم را  
دارند. خواستند از چپ مرا از کار بیاندازند، اما هنوز هم با پای راست، پای چپ را به دنبال  
خودم می کشم!» (این نامه نیز در آرشیو راه توده محفوظ است)

از ساعت 8 صبح تا 12 ظهر وقت کار بود. همچنان که از ساعت 4 بعد از ظهر تا 8 شب و  
شروع اخبار رادیوها و تلویزیون!

در طول این ساعات، تمام روزنامه ها و مجلاتی که برایش تهیه شده بود مطالعه می کرد،  
یادداشت برمی داشت و به آرشیو می سپرد، جلد دوم کتاب "گفتگوی تاریخ" را که به  
رویدادهای نیمه دوم دهه 60 و دهه 70 اختصاص داشت تمام کرده و منتظر جلب موافقت

برای انتشار آن بود، که هرگز با آن موافقت نشد. چند بار، روزنامه های معروف به دوم خردادی خواستار مصاحبه با او شدند. او موافقت خود را اعلام کرد، اما هربار و در آخرین لحظات این روزنامه ها از چنین مصاحبه ای منع حکومتی شدند. از طرف رادیوهای فارسی زبان خارج نیز چند بارتلفنی با او صحبت کرده و خواهان مصاحبه شدند، اما هربار او این گفتگو را موکول به موافقت مقامات کرده و گفت: من یک زندانی در حال مرخصی ام و اجازه گفتگوی رادیویی و مطبوعاتی ندارم!

به روزنامه توس که حمله بردند، فقط شمس الواعظین، جلائی پور و سید ابراهیم نبوی را به زندان نبردند. در کمال حیرت و بهت، به خانه کیانوری نیز مراجعه کردند. کتابخانه اش را برای چندمین بار زیر و رو کردند و یادداشت هایش را همراه با خود او بردند. چند روزی دوباره مهمان آقایان بود. از او پرسیده بودند که ارتباطش با روزنامه جامعه و توس چگونه است و چرا نامه ای به خاتمی نوشته است.

ارتباط با روزنامه جامعه و توس بی ربط تر از آن بود که بتوانند از این طریق پرونده جلائی پور و شمس الواعظین را سنگین کنند. درباره نامه به خاتمی نیز کیانوری گفت که از حق شهروندی خودش و بعنوان فردی که در انتخابات شرکت کرده و به خاتمی هم رای داده، استفاده کرده و خطاب به رئیس جمهور مملکت نامه نوشته است. این نامه نویسی نه کاری تشکیلاتی است و نه کاری خلاف و در هیچ کجا نیز منعکس نشده و پخش هم نشده است. او تاکید کرد که بعنوان یک فرد ایرانی که 50 سال تاریخ پرحادثه ایران را دیده، حق طبیعی خود می داند که نظرش را درباره اوضاع کنونی کشور به رئیس جمهور بدهد. در میان یادداشت های او نیز نتوانستند مدرکی بیابند.

پس از چند روز، او یکبار دیگر و در سن 86 سالگی از زندان به آپارتمانش بازگردانده شد و برنامه روزانه همیشگی بار دیگر از سر گرفته شد: ورزش، زبان انگلیسی، روزنامه خوانی، یادداشت برداری و تحلیل رویدادها در محافل بسیار محدود نزدیکان!!

دادگاه عبدالله نوری و دفاعیات او را در چند روزنامه و نه فقط در یکی از روزنامه می خواند و یادداشت برداری می کرد. این دادگاه را نقطه عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی می دانست. می گفت: «جمهوری اسلامی یک دوران را پشت سر گذاشته، آنها که این را نفهمیده اند، هیچ چیز از تاریخ نفهمیده اند».

جسارت عبدالله نوری را می ستود، اما نگران سرانجام و سرنوشت او نیز بود. چند بار گفته بود ممکن است توی همان دادگاه و یا جلوی دادگاه مثل کسروی ترورش کنند!

### **"وداع" در کار نیست!**

او تا آخرین لحظات، قلبش برای مردم ایران، انقلاب ایران و حزب توده ایران طپید. انقلاب ایران و تمام رویدادهای 20 ساله پس از آن را در چارچوب یک نبرد سنگین و لحظه به لحظه طبقاتی می شناخت که در جامعه جریان داشته و بازتاب آن در حاکمیت خود را نشان می داد. نبردی که از همان ابتدای پیروزی انقلاب، خود آن را در اشاره به حاکمیت ناهمگون و چند پارچه جمهوری اسلامی و طیف متنوع روحانیون و مذهبیون حاکم "نبرد که برکه" نام نهاده بود.

قلب این نبرد، همراه قلب هزاران هزار توده ای، در سینه جامعه ایران می طپد، گرچه قلب نورالدین کیانوری در سینه اش از تپش باز ایستاد!